

نقد سنت بر سنت نماها

دکتر فروزان راسخی*

چکیده

امروزه با گروه‌های زیادی مواجهیم که دم از معنویت می‌زنند و به رغم تنوع و تکثری که دارند همگی به نوعی فلسفه جاودانه قایلند که اصول و مبانی آن در طی اعصار دستخوش تغییر و تحول نمی‌شود. این گروه‌ها در عین اعتقاد به این سنت جاودانه از فرهنگ غربی متجدد انتقاد می‌کنند و نقاط ضعف جدی‌ای را برای آن برمی‌شمرند، از جمله این انتقادات می‌توان به نقد گرایش‌های دوگانه انگارانه و تقلیل‌گرایانه فرهنگ غربی متجدد اشاره کرد که موجب نفی ایمان و بها دادن افراطی به عقل استدلال‌گر شده است و این دو عامل، بحران معنوی جهان کنونی را به بار آورده است.

اما در میان این جریانات معنویت‌گرا، جریان سنت‌گرایی در عین اعتقاد به سنت جاودانه و نقد فرهنگ غربی متجدد شیوه نقد گروه‌های مدعی معنویت را زیر سؤال می‌برد و آن را برخاسته از همان فرهنگ غربی می‌شمارد. در نهایت مهم‌ترین نقطه ضعف جریان‌های معنویت‌گرا در جهان معاصر از نظر سنت‌گرایان شیوه التقاطی آن‌هاست که منجر به جدایی این جریان‌ها از ادیان الهی و ظهور دین‌های جدید برساخته بشر شده است.

در این مقاله ابتدا با معرفی جریان‌های مدعی معنویت در جهان معاصر خصایص اصلی آن‌ها را برشمرده‌ایم. پس از آن، نقد این جریان‌ها بر فرهنگ غربی متجدد مورد بررسی قرار گرفته و در پایان نقد سنت‌گرایان بر این شیوه نقد مطرح شده است. به ویژه معیارهای اصالت و معنویت‌گرایی راستین توسط سنت‌گرایان مورد تأکید قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ۱- سنت‌گرایان ۲- جنبش عصر جدید ۳- فلسفه جاودانه

۴- این‌جهانی‌گرایی ۵- دین‌و حیانی

۱. مقدمه

متفکران و گروه‌هایی که در روزگار ما به معنویت قائلند یا، به عبارت دیگر، به نوعی فلسفه جاودانه را قبول دارند بسیار متعدد و متنوع‌اند. سخن گفتن از تمامی آن‌ها در این نوشتار میسر نیست. برخی از این گروه‌ها عبارتند از: طرفداران حکمت الهی^۱، مانند کریشنا مورتی^۲؛ طرفداران حکمت انسانی^۳ که مقتدایشان رودلف اشتاینر^۴ است؛ طرفداران گورجیف^۵، مانند پیتر اوسپنسکی^۶؛ جهان شمول گرایان نو هندویی^۷ مانند سوامی ویوه کانادا^۸، تاگور، اوروبیندو^۹ و رادا کریشنان^{۱۰}؛ معتقدان به علوم خفیه^{۱۱} (یا غریبه)؛ طرفداران مراقبه متعالی^{۱۲}، که ماهاریشی ماهش یوگی^{۱۳} مقتدای آنان است؛ طرفداران جنبش عصر جدید^{۱۴}؛ طرفداران جنبش‌های باطنی^{۱۵}، از پیروی از لوبسانگ رامپا^{۱۶} گرفته تا جادوی سیاه^{۱۷} و علم شناسی^{۱۸}؛ طرفداران ادیان جدید^{۱۹}، مانند مورمون‌ها^{۲۰}؛ طرفداران آگاهی کیهانی^{۲۱}، مانند بوک^{۲۲}؛ و سنت گرایان^{۲۳}، که بزرگان‌شان عبارتند از رنه گنون^{۲۴}، آنده کوماراسوامی^{۲۵}، و فریتیوف شوان^{۲۶}.

این متفکران و گروه‌ها، که احصای ما از آنان، به هیچ وجه، احصای کاملی هم نیست، همه به نوعی فلسفه جاودانه را قبول دارند، یعنی معتقدند که، علی‌رغم همه تحولات مادی و معنوی و فردی و اجتماعی‌ای که انسان‌ها در طول تاریخ پیدا کرده‌اند، فلسفه‌ای هست که به هیچ روی صحت، اعتبار، صدق و وثاقت خود را از دست نداده و نخواهد داد. ممکن است مکتب‌ها، مسلک‌ها، مرام‌ها و مشرب‌های فکری گوناگون، اعم از علمی، فلسفی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، ادبی و هنری، ظهور کنند، رشد کنند، به اوج برسند، انحطاط یابند و راه زوال ببیمایند، اما فلسفه جاودانه‌ای هست که اصول و ارکانش هرگز از صحت و اعتبار و صدق و وثاقت ساقط نمی‌شود و انسان‌ها باید، برای این که زندگی سعادت‌مندان‌های داشته باشند، این اصول و ارکان را نظراً و عملاً بپذیرند و به کار بندند.

اما اگر از این جنبه مشترک نظرشان، یعنی باور داشتن نوعی فلسفه بی‌زمان جهان شمول، بگذریم، این گروه‌ها و متفکران در سایر امور اختلاف نظرهای فراوان دارند؛ و این اختلاف نظرها معلول این است که: یا الف) از مواضع فلسفی و ما بعدالطبیعی متفاوتی به راه افتاده‌اند و در نهایت به فلسفه جاودانه رسیده‌اند؛ یا ب) تصوّرات کاملاً متفاوتی از ماهیت این فلسفه جاودانه دارند؛ و یا ج) برنامه‌های عملی کاملاً متفاوتی از این فلسفه جاودانه استخراج و استنباط کرده‌اند (۱۱، ص: ۱۴۳). اختلاف نظرهای یادشده، ابداً سطحی و خفیف نیستند، بلکه در بسیاری از موارد عمق و شدت فراوان یافته‌اند.

در این مقاله، نه می‌خواهیم و نه می‌توانیم به وجوه اختلاف نظر فکری همه این متفکران و گروه‌ها بپردازیم. صرفاً در پی آنیم که اختلاف نظر دو گروه از این گروه‌ها، یعنی

اختلاف نظر سنت گرایان و جنبش "دین عصر جدید" را مطرح کنیم. در این باب نیز فقط به نقدی که سنت گرایان بر مؤلفه‌های فکری جنبش دین عصر جدید دارند اکتفا می‌کنیم. (یعنی به نقدی که جنبش دین عصر جدید بر مؤلفه‌های فکری سنت گرایان دارد نمی‌پردازیم).

بدین منظور ابتدا لازمست اشاره‌ای هر چند کوتاه، ولی دقیق، به سنت گرایی و جنبش دین عصر جدید داشته باشیم تا، پس از معرفی مختصر این دو، بهتر بتوانیم نقدهای یکی از آن‌ها را بر دیگری فهم کنیم.

۲. سنت گرایی

مقصود از سنت گرایی جنبشی است که مهم‌ترین چهره‌های آن عبارتند از: رنه گنون، آنده کوماراسوامی و فریتیوف شوان. سنتی که این شخصیت‌ها و همفکرانشان (۲) مد نظر دارند به چهار معناست که این چهار معنا به یکدیگر مربوطند: الف) حکمت بی‌زمان، بی‌صورت، و دگرگونی ناپذیری که هم‌زمان با آفرینش انسان وحی شده و مکشوف گشته است و نام‌های فراوان دارد من جمله: *Sanatana Dharma, Hagia Sophia, philosophia perennis*، دین الحق. این حکمت یا حقیقت نظری و ازلی، فی نفسه، حقیقتی بی‌صورت و فراتر از هر نوع مفهوم پردازی است و هر کوششی برای تعریف آن محکوم به شکست است. رنه گنون این حقیقت را به این صورت معرفی می‌کند: "سنتی که در کتب مقدس همه اقوام مندرج است و در واقع در همه جا یکسان است، اگر چه برای تطابق یافتن با هر نژاد و دوره‌ای صور بسیار متعددی پذیرفته است" (۸، ص: ۲۰). همه تعالیم ادیان بزرگ این حقیقت را تأیید می‌کنند، و لا غیر. این حقیقت، فی نفسه، پذیرای برهان نیست، بلکه اصلی بدیهی است که در قبال آن فقط مسأله فهم و عدم فهم مطرح است. و آن چه بسیار مهم است این که این حقیقت منشأ و خاستگاهی فوق بشری دارد و به هیچ وجه حاصل یا فرآورده تفکر بشری نیست. ب) همان حکمت یا حقیقت فطری و ازلی به صورتی که در اساطیر، مناسک و شعایر، نمادها، آموزه‌ها و تعالیم، شمایل نگاری‌ها، و دیگر جلوه‌گاه‌های تمدن‌های مختلف دینی به بروز و ظهور رسیده و این بروز و ظهور به وساطت وحی و انکشاف الهی صورت گرفته است. سنت به معنای اول، بی‌صورت است و، بنابراین، نمی‌تواند در صور و اشکال دینی به صورت کامل ابلاغ و نشان داده شود. پس، سنت، به معنای دوم، فقط جنبه‌هایی از سنت، به معنای اول، یعنی گویی حقایق جزئی و ناقص ناظر به آن حقیقت کلی و کامل است. ج) فرآیند زنده انتقال سنت یعنی تعلیم و تربیت نسل‌های بعدی. د) مجاری انتقال سنت به معنای دوم، یعنی خود معلمان و

مربیان. در آثار سنت گرایان، سنت به معنای اول به صورت Tradition (با T بزرگ) نوشته می‌شود و سنت، به معنای دوم، سوم، و چهارم، یعنی تجسم ظاهری و صوری حقیقت ازلی در لباس اسطوره‌ای و دینی خاص، حاملان انتقال این تجسم صوری و ظاهری یعنی خود معلمان و مربیان، و خود فرآیند این انتقال یعنی تعلیم و تربیت سنتی، به صورت tradition (با t کوچک) (۸، صص: ۵۸-۶۷ و ۱۴، صص: ۳۱۹-۳۲۸). سنت به معنای اول یکی بیش نیست، اما سنت به معنای دوم و سوم و چهارم بیش از یکی است.

کل تفکر سنت گرایان بر محور Tradition (= سنت بی‌زمان، بی‌صورت، و دگرگونی ناپذیر) و the traditions (= سنت‌های مختلف ظهور یافته در بستر تاریخ) می‌گردد. به این معنا که: "سنت گرایان، طبق تعریف، ملتزمند به ایضاح حکمت خالدهای که در قلب ادیان مختلف و در ورای اشکال بسیار عدیده سنت‌های مختلف جهان وجود دارد. در عین حال، متعهدند به حفظ و توضیح صور و اشکال سنتی‌ای که فلسفه وجودی هر یک دینی را در اختیار پیروانشان می‌گذارند و وحدت ظاهری آن میراث دینی را تضمین می‌کنند و، به همین جهت، کارآیی معنوی آن را تأمین می‌کنند" (۸، ص: viii).

۳. جنبش عصر جدید

در طی دهه ۱۹۸۰ و تا دهه ۱۹۹۰، در جوامع غربی درباره جنبش عصر جدید سخنان فراوان گفته می‌شد. لفظ "عصر جدید" (New Age) در طی مباحث راجع به نظرات و اعمالی که بدیل گرایش‌های فرهنگی مسلط بر غرب تلقی می‌شدند، مخصوصاً در صورتی که آن نظرات و اعمال مرتبط با "معنویت" به نظر می‌رسیدند، وارد واژگان معمول و متعارف شد. علی‌رغم شیوع و رواج این لفظ، محتوای واقعی آن هم‌چنان در پرده ابهام مانده است، و این ابهام فراوان عمدتاً معلول این واقعیت است که عصر جدید سازمان و تشکیلات واحدی نیست که بر اساس رهبران خود خوانده‌اش و، آموزه‌های رسمی‌اش، اعمال دینی متعارف و متداول‌اش، و اموری از این قبیل قابل تشخیص یا تعریفی بدون ابهام یا ابهام باشد... در نتیجه، لفظ "عصر جدید" برای اشخاص مختلف معانی بسیار مختلفی افاده می‌کند" (۹، ص: ۱). در عین حال ووتر هَنگراف^{۲۷}، محقق هلندی، که یکی از بزرگ‌ترین و خیره‌ترین کارشناسان و صاحب‌نظران در زمینه جنبش عصر جدید است، معتقد است که جنبش عصر جدید یک جنبش معنویت گرایانه است که پنج مؤلفه اساسی دارد.

۳.۱. مؤلفه‌های اساسی جنبش عصر جدید

۳.۱.۱. دنیاگرایانه^{۲۸} است: یعنی به واقعیت‌های تجربی توجه دارد و به دعاوی‌ای که از طریق تجربه نمی‌توان صحت و سقم آن‌ها را دریافت اهمیتی نمی‌دهد.

۳.۱.۲. کل‌گرا^{۲۹} است: یعنی بر این عقیده است که همه چیزهای موجود در جهان هستی با یکدیگر ارتباط متقابل و همبستگی‌های جهان شمول دارند، اعم از این‌که به یک منشأ وجود واحد که مشترک میان همه آن‌هاست و نیروی خلاقه دارد، وابسته باشند یا نباشند. هم اجزای مختلف جهان طبیعت با هم چنین ارتباط متقابلی دارند و هم انسان‌ها با هم و هم انسان‌ها در ارتباط با طبیعت و در ارتباط با خدا.

۳.۱.۳. قائل به تکامل^{۳۰} است: یعنی معتقد است که جهان طبیعت، به طور کلی، و جهان انسانی، به طور خاص، مدام در حال پیشرفت و تکامل است، و این پیشرفت و تکامل امری تصادفی و عارضی نیست، بلکه امری معطوف به غایت^{۳۱} و یا خلاقانه^{۳۲} است. تکامل‌گرایی این جنبش علاوه بر این‌که جهان هستی، عالم طبیعت، و جوامع انسانی را در برمی‌گیرد، شامل آگاهی انسان نیز می‌شود، یعنی اعتقاد بر این است که نفس انسانی از این طریق تکامل می‌یابد و درس‌هایی می‌آموزد که حاوی معنای زندگی، ماهیت حیات پس از مرگ، و اخلاق است.

۳.۱.۴. معتقد به روانشناختی کردن دین^{۳۳} و مقدس کردن روانشناسی^{۳۴} است: یعنی بر این باور است که تکامل آگاهی انسان به نوعی عرفان^{۳۵} یا اشراق^{۳۶} تمام عیار می‌انجامد که در آن خودشناسی و خداشناسی یک چیز واحد می‌شود. ذهن بشر، برای این‌که به تکامل خودش کمک کرده باشد، "توهمات معنادار^{۳۷}" می‌آفریند که حاوی درس‌های معنوی‌اند. بالمآل، همه واقعیت‌ها (واقعیت‌های عادی و متعارف، واقعیت‌های باطنی و درونی، و واقعیت‌های متعالی^{۳۸} مخلوق ذهن‌اند). این‌که در این جنبش مدام گفته می‌شود که "ما واقعیت خود را خلق می‌کنیم" مبتنی بر همین مؤلفه چهارم است.

۳.۱.۵. در انتظار ظهور یک عصر جدید است: یعنی انتظار می‌برد که عصر جدیدی ظهور کند که در آن یا سعادت تمام عیار برای انسان‌ها حاصل می‌آید یا لااقل پیشرفت و بهبود قابل توجهی در وضع و حال انسان‌ها پدید می‌آید (۹، صص: ۳۶۵-۶ و ۵۱۴).

۳.۲. گرایش‌های اصلی جنبش عصر جدید

طرفداران جنبش عصر جدید، اگر چه همگی در این پنج مؤلفه با یکدیگر سهیم و شریک‌اند، در درون خود به پنج گرایش بزرگ تقسیم می‌شوند. این پنج گرایش عبارتند از:

۳.۲.۱. گرایش مجرای فیض^{۳۹}: یعنی گرایشی که معتقد است که واسطه‌های روحی^{۴۰}‌ای وجود دارند که تحت شرایطی می‌توانند مجرای علوم و معارفی شوند که از

مبادی‌ای غیر از "خود" عادی‌شان حاصل آمده است، و این علوم و معارف را به انسان‌های دیگر برسانند. این مبادی، بسته به مورد، به نام‌های بسیار متفاوتی خوانده می‌شوند و هر گروه از گروه‌های این گرایش اول به یکی از این مبادی اعتقاد دارد: اساتید عروج یافته^{۴۱}، راهنمایان روحی^{۴۲}، فرشتگان، موجودات خارج از زمین^{۴۳}، شخصیت‌های تاریخی‌ای مانند عیسی، پولس قدیس، مریم و...، خدا یا "مبدأ المبادی"، رب النوع‌ها و رب النوع‌های عهد عتیق، آگاهی جمعی^{۴۴}، ذهن جهانی^{۴۵}، هویت‌های گروهی^{۴۶}، حیوانات مادی و غیر مادی (دلفین‌ها، وال‌ها) ارواح طبیعت^{۴۷} یا دواها^{۴۸}، جن‌های کوتوله^{۴۹}، پریان^{۵۰}، گیاهان، و سرانجام، "خود" متعالی همان واسطه^{۵۱}.

چهره‌های مهم این گرایش عبارتند از: ادگار کیس^{۵۲}، اوپیراکوس^{۵۳}، جین رابرتس^{۵۴}، دیوید اشنپنگلر^{۵۵}، رامالا^{۵۶}، نایت^{۵۷}، سانایا رومن^{۵۸}، و شرلی مک لن^{۵۹}.

۳.۲.۲. گرایش رشد شخصی و شفادهی^{۶۰}: یعنی گرایشی که معتقد است رشد و شفایابی نوعی پدیده دینی و مذهبی است و با استفاده از دین و مذهب می‌توان کار تن پزشکی و روان پزشکی را انجام داد.

چهره‌های مهم این گرایش عبارتند از: کن کیس^{۶۱}، لئونارد آر^{۶۲}، شکتی گوین^{۶۳}، کن ویلبر^{۶۴}، راجر والش^{۶۵}، لوئیز ل. هی^{۶۶} و مایکل هارنر^{۶۷}.

۳.۲.۳. گرایش علم عصر جدید^{۶۸}: معتقد است که جهان بینی کاملاً یک‌پارچه‌ای وجود دارد که باید آن را تنظیم و تدوین کرد. این گرایش تحولات علمی جدید را: اولاً: چنان تفسیر می‌کند که یک جهان بینی معنوی از دل آن‌ها قابل استخراج باشد و ثانیاً: به عنوان سلاخی بر علیه اجماع موجود میان دانشمندان علوم تجربی به کار می‌گیرد.

چهره‌های مهم این گرایش عبارتند از: دیوید بوهم^{۶۹}، مایکل تالبوت^{۷۰}، ایلینا پریگوجین^{۷۱}، فریتیوف کاپرا^{۷۲}، آرتور ام. یانگ^{۷۳} و روبرت شلدریک^{۷۴}.

۳.۲.۴. گرایش شرک جدید^{۷۵}: معتقد به انواع کارهای جادوگرانه^{۷۶} است. چهره‌های مهم این گرایش عبارتند از: جنت فرار^{۷۷}، استیوارت فرار^{۷۸}، ویویان کرولی^{۷۹}، استارهاوک^{۸۰}، سوزانا بوداپست^{۸۱}، ماریان گرین^{۸۲}، کتلین متیوز^{۸۳}، جان متیوز^{۸۴} و موری هاپ^{۸۵}.

۳.۲.۵. گرایش به عصر جدید به معنای خاص آن. طرفداران این گرایش منحصراً در انتظار ظهور یک عصر جدیدِ قریب الوقوع‌اند که در آن جهان یا به کلی دگرگون می‌شود یا به صورت چشم‌گیری بهبود می‌یابد.

چهره‌های مهم این گرایش عبارتند از: جرج ترولین^{۸۶}، گری زوکاو^{۸۷}، مریلین فرگوسن^{۸۸}، پیتر راسل^{۸۹}، و ویلیس هارمن^{۹۰} (۹، صص: ۲۱-۱۱۰).

۳.۳. خصیصه‌های اصلی جنبش عصر جدید

پس از ذکر پنج مؤلفه اصلی جنبش عصر جدید و پنج گرایش کلی آن، به این نکته بسیار مهم می‌پردازیم که جنبش عصر جدید دو خصیصه اصلی دارد: اولاً: مبتنی بر یک شیوه واحد و مشترک برای نقد گرایش‌های فرهنگی مسلط بر غرب امروز است؛ و ثانیاً: نقد مذکور را به صورت پراکنده انجام نمی‌دهد، بلکه آن را مبتنی بر یک سنت خاص می‌کند و این سنت همان باطنی‌گرایی^{۹۱} غربی است؛ یعنی جنبش عصر جدید از دیدگاه باطنی‌گرایی‌ای که در غرب سنت چند هزار ساله داشته است به نقد تمدن متجدد غرب می‌پردازد. عمده نقد سنت گرایان بر جنبش عصر جدید متوجه نحوه انتقاد این جنبش از تمدن متجدد غربی است و به عبارت ساده‌تر، سنت گرایان با انتقاد از تمدن متجدد غربی موافقت و خودشان ریشه‌ای‌ترین و قوی‌ترین نقدها را بر این تمدن وارد کرده و می‌کنند، اما معتقدند که انتقادهای جنبش عصر جدید از این تمدن به هیچ وجه مبنای قابل دفاعی ندارد و خودشکن است، یعنی جنبش عصر جدید با انتقاد از تمدن جدید غربی مصداق "یکی بر سر شاخ و بُن می‌برید" است، زیرا خود این جنبش در مبنای عمیق خود با تمدن متجدد غربی شریک و سهیم است و فقط اختلافات رویین و سطحی با این تمدن دارد. البته سنت گرایان نقدهای دیگری نیز بر جنبش عصر جدید دارند، اما چون، همان‌طور که گفتیم، عمده نقدها متوجه نحوه انتقاد این جنبش از تمدن متجدد غربی است، بنابراین کاملاً بجاست که نخست انتقاد این جنبش از تمدن متجدد غربی را مورد بحث قرار دهیم و سپس ببینیم که سنت گرایان به این نحوه انتقاد چه انتقادی دارند.

۴. انتقاد جنبش عصر جدید از تمدن متجدد غربی

گفتیم که خصیصه اول جنبش عصر جدید این است که این جنبش نقاد فرهنگ متجدد غربی است. هنگراف، از بزرگ‌ترین صاحب‌نظران و متخصصان این جنبش، این خصیصه را بدین صورت تلخیص می‌کند:

"سرتاسر دین عصر جدید خصیصه‌اش نقد گرایش‌های دوگانه انگارانه^{۹۲} و تقلیل‌گرایانه^{۹۳} فرهنگ متجدد غربی است؛ گرایش‌هایی که نمونه‌شان، از سوی، مسیحیت جزمی و، از سوی دیگر، ایدئولوژی‌های عقل‌گرایانه^{۹۴} و علم‌پرستانه^{۹۵} است. دین عصر جدید معتقد است که "شق سوم"ی است که نه دین و معنویت را رد می‌کند، نه علم و عقلانیت را، بلکه آن‌ها را در سنتزی عالی‌تر ترکیب می‌کند. مدعای دین عصر جدید این است که این دو گرایش که تاکنون بر فرهنگ غربی سیطره داشته‌اند (یعنی مسیحیت جزمی و ایدئولوژی عقل‌گرایانه و علم‌پرستانه که به همان اندازه جزمی است) عامل بحران کنونی

جهان‌اند و این بحران فقط در صورتی مرتفع خواهد شد که این شق سوم در جامعه سیطره یابد" (۹، ص: ۵۱۷).

حال باید دید که نقد جنبش عصر جدید متوجه کدام دوگانه انگاری‌ها و کدام تقلیل‌گرایی‌ها در فرهنگ غربی است؟ پاسخ این است که جنبش عصر جدید سه نوع عمده دوگانه انگاری و دو نوع عمده تقلیل‌گرایی را در فرهنگ غربی تشخیص می‌دهد و به آن‌ها حمله می‌کند. انواع مهم دوگانه انگاری‌ها عبارتند از: (۱) دوگانه انگاری خالق و مخلوقات، یعنی دوگانه انگاری میان خدا و طبیعت و خدا و انسان (که در ادیان غربی رواج داشته است). (۲) دوگانه انگاری طبیعت و انسان که معمولاً به صورت رابطه خداوندگار (= انسان) و زیردست (= طبیعت) تصویر می‌شده است. (۳) دوگانه انگاری میان روح و ماده، که طیف وسیع طرفدارانش از طرفداران زهد و ریاضت و سیر و سلوک مسیحی تا طرفداران دکارت را شامل می‌شود. جنبش عصر جدید بر این عقیده است که این سه نوع دوگانه انگاری بالمآل به ریشه‌های یهودی-مسیحی تمدن غرب تکیه دارند، و خود این جنبش، در دیدگاه کل‌گرایانه هیچ یک از این سه نوع دوگانه انگاری را قبول ندارد.

و اما انواع مهم تقلیل‌گرایی‌های فرهنگ متجدد غربی که مورد حمله جنبش عصر جدیداند عبارتند از: (۱) گرایش به تکه تکه سازی، که تلقی‌اش از کل‌های اندام‌واره و ارگانیک^{۹۶} این است که این کل‌ها مکانیزم‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را به کوچک‌ترین اجزایشان تقلیل داد و آن‌گاه آن کل‌ها را بر حسب این کوچک‌ترین اجزا تبیین علی-معلولی کرد. (۲) گرایش به تقلیل روح به ماده که تلقی‌اش از روح این است که روح طفیلی و تابع و شبه پدیده^{۹۷} فرآیندهای صرفاً مادی است. جنبش عصر جدید بر این اعتقاد است که این دو نوع تقلیل‌گرایی، بر خلاف آن سه نوع دوگانه انگاری که میراث یهودی مسیحی بودند، میراث تحولات متأخر تمدن غربی، یعنی میراث انقلاب علمی و روحیه استدلال‌گرایی متجددانه‌اند. خود جنبش عصر جدید، باز در دیدگاه کل‌گرایانه خود، هیچ یک از این دو تقلیل‌گرایی را قبول ندارد.

به عقیده طرفداران جنبش عصر جدید، هم گرایش‌های دوگانه انگارانه که مسیحیت جزمی نمونه بارز آن‌هاست و هم گرایش‌های تقلیل‌گرایی که ایدئولوژی‌های عقل‌گرایانه و علم پرستانه نمونه‌های بارز آن‌اند، مردود و غیر قابل دفاعند، چون باعث می‌شوند که یا علم و عقلانیت فدا شود (که در مسیحیت جزمی رخ داده است) و یا دین و معنویت فدا شود (که در ایدئولوژی‌های عقل‌گرایانه و علم‌پرستانه روی داده است) و فدا شدن هر یک از این دو، خسارت جبران‌ناپذیری به انسان و انسانیت وارد می‌آورد؛ و عامل بحران کنونی غرب، به خصوص، و جهان کنونی، عموماً، همین فدا شدن‌هاست. یگانه راه قابل دفاع این است که

نه علم و عقلانیت فدای دین و معنویت شوند و نه دین و معنویت فدای علم و عقلانیت گردند؛ و این راه را فقط با دیدگاه کل‌گرایانه می‌توان طی کرد. این دیدگاه کل‌گرایانه، با از میان برداشتن آن سه نوع دوگانه‌انگاری و این دو نوع تقلیل‌گرایی، سنتزی فراهم می‌آورد که در آن هم پاس علم و عقلانیت را داشته‌ایم و هم جانب دین و معنویت را فرو نگذاشته‌ایم.

دیدگاه کل‌گرایانه جنبش عصر جدید مبتنی بر چهار رأی است: (۱) امکان این‌که همه تجلیات وجود را، در جهان هستی، به یک "مبدأ المبادی" یا "سرچشمه نهایی"^{۹۸} باز گردانیم. (۲) وابستگی متقابل و همه‌جانبه همه موجودات جهان هستی به یکدیگر. (۳) داد و ستد و دیالکتیک همیشگی و همه‌جایی میان قطب‌های مکمل یکدیگر. (۴) تشبیه کل عالم واقع به یک ارگانیزم^{۹۹} که یک ساختار و یک کارکرد واحد دارد.

۵. باطن‌گرایی جنبش عصر جدید

اما، همان‌طور که گفتیم، جنبش عصر جدید علاوه بر نقادی فرهنگ متجدد غربی این خصیصه را نیز دارد که این نقادی را مبتنی بر نوعی باطن‌گرایی می‌سازد. صورت خلاصه شده این خصیصه دوم را نیز از قول هنگراف نقل می‌کنیم:

"سرتاسر دین عصر جدید خصیصه‌اش این واقعیت است که نقد خود را از فرهنگ متجدد غرب با ارایه بدیل‌هایی بیان می‌کند که از یک طریقت باطنی این جهانی شده^{۱۰۰} گرفته است. این جنبش از طریقت باطنی سنتی^{۱۰۱} تأکید بر تفوق تجربه دینی شخصی و انواع دنیوی کل‌گرایی (به عنوان بدیل‌هایی برای دوگانه‌انگاری و تقلیل‌گرایی) را اخذ می‌کند. اما عموماً اصول طریقت باطنی را از منظر دیدگاه‌های این جهانی شده از نو تفسیر می‌کند. از آن‌جا که مؤلفه‌های جدیدی مانند "علیت"، مطالعه ادیان، تکامل‌گرایی^{۱۰۲} و روانشناسی مؤلفه‌های اساسی این جنبش‌اند، دین عصر جدید را نمی‌توان بازگشت به جهان‌نگری‌های پیش از عصر روشنگری تلقی کرد، بلکه باید آن را نوعی التقاط‌گرایی^{۱۰۳} دانست که کیفیت جدیدی دارد و از عناصر طریقت باطنی و عناصر این جهانی اخذ و اقتباس شده است. عجیب این‌که، نقد دین عصر جدید از فرهنگ متجدد غرب، تا حد زیادی، بر اساس مقدمات همان فرهنگ بیان می‌شود"^(۹، صص: ۵۲۰-۵۲۱).

جنبش عصر جدید معتقد است که فرهنگ غرب، در طول تاریخ خود، از دو عامل متأثر بوده است: عقل^{۱۰۴}، که بیشترین جلوه‌اش در ایدئولوژی‌های عقل‌گرایانه و علم‌پرستانه غربی است، و ایمان^{۱۰۵}، که بیشترین جلوه‌گری‌اش را در مسیحیت می‌توان دید. اما جنبش عصر جدید عامل سوم را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن عرفان است که آن را از

افکار و تلقی‌های شرقی اخذ کرده است، و تأکیدش بر همین عرفان است که سبب می‌شود بتوانیم بگوییم که جنبش عصر جدید مبتنی بر نوعی باطن‌گرایی یا طریقت باطنی^{۱۰۶} است. اما چرا به روایت این جنبش از باطن‌گرایی، باطن‌گرایی این جهانی شده^{۱۰۷} گفته می‌شود؟ این جهانی شدن این نوع باطن‌گرایی چیست؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که مبانی فکری جنبش عصر جدید در اواخر قرن هجدهم و سرتاسر قرن نوزدهم ساخته و پرداخته شد؛ و در این دو قرن از دل گرایش‌های باطنی و عرفانی جریان‌های جدیدی از نوع رمانتیسیسم^{۱۰۸} و گرایش به علوم خفیه^{۱۰۹} سر برآوردند. جنبش عصر جدید این جریان‌های جدید را با نوعی این جهانی‌گرایی^{۱۱۰} برآمیخت و تلفیق کرد. مؤلفه‌های اصلی این، این جهانی‌گرایی عبارتند از: الف) اعتقاد بسیار مؤکد و شدید به شمول اصل علیت و این که هیچ چیزی از شمول این اصل مستثنا و برکنار نیست. ب) اعتقاد به ضرورت مطالعه همه ادیان و مذاهب جهانی، برای فهم نکات مثبت و منفی هر یک و اخذ و اقتباس نقاط و جهات مثبت و احتراز از در افتادن به نقاط و جهات منفی. ج) اعتقاد به تکامل‌گرایی و این که، همان‌طور که جهان طبیعت مشمول اصل تکامل است، جهان انسان‌ها نیز مشمول این اصل است و در حال پیشرفت مدام و وقفه ناپذیر است و، در نتیجه، انسان امروز به مراتب پیشرفته‌تر و متعالی‌تر از انسان روزگار گذشته است. د) اعتقاد به روانشناسی‌های جدید و اعتنای جدی به دستاوردهای این روانشناسی‌ها.

بدون تردید، این باطنی‌گرایی که با این چهار مؤلفه تبدیل به یک باطنی‌گرایی این جهانی شده است با باطنی‌گرایی‌های سنتی، که به هیچ وجه این جهانی شده نبودند، وجوه اشتراکی دارد و، چنان که دیدیم، هنگراف به دو تا از این وجوه اشتراک اشاره می‌کند. یکی این که باطنی‌گرایی این جهانی شده جنبش عصر جدید نیز، مانند باطنی‌گرایی‌های سنتی، بر تفوق تجربه دینی خود شخص نسبت به هر نوع ایمان و تعبد و نیز نسبت به هر نوع استدلالی که دیگران اقامه کنند تأکید می‌ورزد و اگر تجربه خود شخص با امور ایمانی و تعبدی یا استدلالی تعارض یابد تجربه شخصی را بر آن‌ها ارجح می‌داند. و دیگر این که به کل‌گرایی قایل است و آن را وسیله‌ای برای رد هر نوع دوگانه‌انگاری و تقلیل‌گرایی می‌داند. بنابراین، روی هم رفته نمی‌توان گفت که جنبش عصر جدید نوعی بازگشت به جهان‌نگری‌های پیش از عصر روشنگری است، بلکه باید گفت که این جنبش نوعی التقاط‌گرایی است که سعی کرده تا افکار و تلقی‌های عرفانی شرقی را تا آن جا که بتوانند با چهار چوب‌های این جهانی شده (که چهار مؤلفه اصلی آن را ذکر کردیم) سازگاری یابند برگردد و آن‌ها را هم به عنوان نوعی برنامه زندگی مطلوب توجیه کند و هم به عنوان نوعی نقد نسبت به برنامه زندگی متجددانه غربی به کار گیرد. این جریان اخذ و اقتباس و جمع و

تلفیق در حدود سال ۱۹۰۰، تقریباً، تکمیل شد اما از ۱۹۰۰ تا دهه ۱۹۷۰ نیز فعالیت‌های این جنبش، به هیچ روی، کاستی نگرفته، اما بیشتر معطوف به شرح و توضیح و تفسیر و دفاع و تبیین همان مواردی بوده که در آغاز قرن بیستم تنظیم و تدوین شده بودند.

۶. نقد سنت‌گرایان بر جنبش عصر جدید

اینک، پس از معرفی اجمالی جنبش عصر جدید و بیان اصول و ارکان عقیدتی آن، وقت آن است که ببینیم که سنت‌گرایان چه نقدهایی بر طرفداران این جنبش دارند. از نقدهای بسیار فراوانی که سنت‌گرایان بر جنبش عصر جدید دارند به چهار نقد مهم‌تر و کلی‌تر آنان می‌پردازیم.

۱) پدید آوردن یک دین جدید، غیر از ادیان و مذاهب جهانی‌ای که آخرینشان، از لحاظ تاریخی، دین اسلام است، نه فقط عملاً، بلکه نظراً نیز، محال است، و این کاری است که جنبش عصر جدید در صدد انجام دادن آن بوده است. ابداع دین جدید این پیشفرض‌ها را دارد که: اولاً، دین منشأ فوق بشری ندارد و ثانیاً، سنت و ثاقت و حجیت ندارد. و این هر دو پیشفرض نادرست‌اند. به گفته ویتال پری "آزادی از خود" (= نفس) نیازمند یک روش است... و نیازمند توسل و تمسک به اصول کیهانی‌ای که از محدودیت‌های تفرد بشری برگزیده باشند... و، با این حال، هستند کسانی که می‌خواهند نفس را مغلوب کنند و، در عین حال، از تسلیم به یک شکل سنتی مشروع، به سختی، استنکاف دارند و سرپیچی می‌کنند... این که در امور معنوی به فهم و تشخیص خودمان عمل کنیم به هرج و مرج فکری مینجامد (۱۲، ص: ۲۷۱). به گفته شوان "بدترین نوع این گونه آرمان‌گرایی‌های دروغین، از بعضی جهات، آن‌ها ایند که دین را در چنگ خود می‌گیرند و آن را با چیزهای دیگر مخلوط می‌کنند (۱۸، ص: ۳۰)". و به گفته سید حسین نصر "فقط صورت‌های و حیانی اتصال نسبی به مطلق، [یعنی] انسان به خدا، را امکان‌پذیر می‌سازند. بدون "بیان عالم بالا"، بدون وحی به معنای عام کلمه، هیچ دینی امکان‌پذیر نیست و آدمی نمی‌تواند خود را به خدا متصل سازد، مگر این که خود خداوند از طریق رحمتش وسایط این اتصال را برای او فراهم ساخته باشد. هر دین راست اندیش [یعنی حقیقی] انتخاب عالم بالاست" (۳، ص: ۱۵). به گفته کیت اُلدمیداو^{۱۱}، "در واقع، مسأله شرایع دینی محکی است برای جدا کردن سنت‌گرایان از بیشتر به اصطلاح فیلسوفان طرفدار فلسفه جاودانه که به محض این که ذکری از واژه‌هایی مانند "اصول عقاید دینی" یا "دین حقیقی" به میان می‌آید خونشان به جوش می‌آید و رگ‌های گردنشان بیرون می‌زند" (۱۱، ص: ۱۴۵). خلاصه آن که، از نظر سنت‌گرایان امکان ابداع یک دین جدید منتفی است، زیرا "دین خاستگاهش

در یک وحی و انکشاف الهی است و حال آن که عصر این گونه وحی و انکشافها در این دور کیهانی دیری است که به سر رسیده است. و این هر گونه ادعای یک دین و شریعت را بی اعتبار می‌سازد" (همان).

۲) ابداع یک دین جدید، طبعاً فقط از راه گزینش‌گری و التقاط‌گرایی می‌تواند صورت پذیرد و این گزینش‌گری و التقاط‌گرایی به هیچ وجه قابل دفاع نیست. به نظر شوان، "التقاط‌گرایی هرگز کاری دارای اساس و مبنا نیست؛ بلکه صرفاً گرد هم آوردن عناصر ناهم‌جنس در یک واحد دروغین است" (۱۵، ص: ۱۲۳). درست است که سنت گرایان بر حضور حقیقت واحد و وحدت بخش در قلب و کُنه هر سنت دینی‌ای تأکید می‌ورزند اما این تأکید را، به هیچ رو، به این معنا نمی‌گیرند که امکان گزینش‌گری و التقاط‌گرایی وجود داشته باشد. به گفته رنه گنون، گزینش‌گری و التقاط‌گرایی عبارت است از: "در کنار هم قرار دادن عناصری که از خاستگاه‌های مختلف برآمده‌اند و "از بیرون" گرد هم آمده‌اند... بدون این که اصلی عمیق‌تر وجود داشته باشد که آن‌ها را با یکدیگر متحد سازد... چنین ملغمه و درهم جوشی نمی‌تواند آموزه و مکتبی پدید آورد، کما این که توده‌ای سنگ برهم انباشته نمی‌تواند عمارتی پدید آورد" (۶، ص: ۱۸۱ و ۱، فصل‌های ۳۶، ۳۷ و ۳۸). آینده کوماراسوامی نیز معتقد است که هر گونه تلاش التقاط‌گرایانه برای ابداع یک "دین جهان‌شمول"، لامحاله، به چیزی جز "یک هیولای بی شاخ و دم ماشین وار و بی جان" نمی‌انجامد (۴، صص: ۳۹-۴۰). سید حسین نصر، نیز، درباره انواع و اقسام التقاط‌گرایی می‌گوید: "این التقاط‌گرایی‌ها نه فقط نمی‌توانند از ظواهر شریع فراتر روند، بلکه از حد آن ظواهر فرو می‌افتند، و در را به روی انواع و اقسام نیروها و عوامل شریع می‌گشایند، و این نیروها و عوامل دامن‌گیر همه کسانی می‌شوند که آن‌قدر بدبخت نشده‌اند که جهان شمول‌گرایی این التقاط‌ها بتواند گولشان بزند" (۱۰، ص: ۱۴۷). در جای دیگری می‌گوید: "این رابطه میان انسان و خدا، یا نسبی و مطلق، در هر دینی، اهمیت اساسی دارد. فقط تفاوت در این است که هر دین بر جنبه خاصی از این رابطه تأکید می‌ورزد، در عین حال که به رغم هر محدودیت ظاهری ممکن برای اشکال مختلف آن، به لحاظ باطنی، حقیقت را از آن حیث که حقیقت است، در تعالیم خود شامل است. به همین دلیل است که عمل تمام و کمال به یک دین به منزله عمل به همه ادیان است و هیچ چیز یابوهرتر و حتی زیان‌بارتر از این نیست که کسی ملغمه‌ای از ادیان گوناگون فراهم کند و دعوی جهان شمول بودن آن را داشته باشد، و این در حالی است که به واقع کاری از آن ساخته نیست مگر ویران کردن صورت‌های وحیانی‌ای که فقط همان‌ها اتصال نسبی به مطلق، [یعنی] انسان به خدا، را امکان پذیر می‌سازند" (۳، ص: ۱۵).

۳) برای ابداع یک دین جدید، باید از ظواهر شرعی و احکام و تعالیم و عقاید و اخلاقیات و مناسک و شعایر هر یک از ادیان جهانی صرف نظر کرد تا بتوان یک دین جهان‌شمول و فراگیر^{۱۱۲} پدید آورد. و حال آن‌که نباید از این امور صرف نظر و به آن‌ها بی‌اعتنایی کرد. "حقیقت از بیرون، صور و اشکال ظاهری دین را انکار نمی‌کند بلکه، از درون، از آن‌ها فراتر می‌رود" (۱۶، ص: ۱۱۲). سنت‌گرایان هیچ تصویری از دین جهان‌شمول، که با صرف نظر کردن از ویژگی‌های اختصاصی هر یک از ادیان فراهم آمده باشد، را قبول ندارند، اما به نوعی عرفان قایلند که تعارضات و اختلافات ظاهری شرایع را مرتفع می‌داند و از آن‌ها در می‌گذرد تا به امری جهان‌شمول، در درون هر دین، دست یابد؛ اما این عرفان وحدت بخش به همه ادیان و شرایع، به هیچ وجه، به معنای این نیست که بتوان از شرایع صرف نظر کرد یا از کنار آن‌ها گذشت و آن‌ها را دور زد یا اهمیت ظواهر شرعی و مناسک و شعایر هر دین را، که خدا آن‌ها را در پاسخ به مقتضیات و نیازهای مختلف جوامع انسانی متفاوت مقدر فرموده است، دست کم گرفت. سنت‌گرایی درصدد است که محتوای جهان‌شمول هر دینی را تشخیص دهد و هم کافی و وافی بودن آن دین را برای رشد و تعالی معنوی پیروان آن دین نشان دهد و هم وحدت ذاتی و اساسی آن دین را با همه ادیان راستین دیگر. و این با برنامه جنبش عصر جدید، مبتنی بر ابداع و برساختن یک دین واحد جهان‌شمول سازگاری ندارد. به نظر سنت‌گرایان، ادیان تاریخی جهانی عیب و نقصی ندارند تا بخواهیم دین جدیدی ابداع کنیم. نقص و عیب وقتی ظاهر می‌شود که پیروان هر یک از ادیان به محتوا و پیام جهان‌شمول و واحد دین خودشان، که سبب می‌شود دین خودشان با سایر ادیان وحدت یابد، توجه و التفات نکنند.

سنت‌گرایان البته قبول دارند که تحقق به حقایق معنوی و روحانی بر هر چیز دیگری رجحان دارد، اما این رجحان را دلیل نمی‌گیرند بر این‌که تسلیم این "پیشداوری عرفانی" شوند که در حیات معنوی هیچ چیز جز "حالات" روحانی و معنوی اهمیت ندارد. به نظر آنان شرایع و ظواهر دینی هم ارزشمندند و هم ضروری و باید برای اکثریت قریب به اتفاق مؤمنان هم‌چنان محترم بمانند و نقض و ترک نشوند. به گفته شوان: "وقتی انسانی درصدد فرار از تنگ نظری جزم‌اندیشانه ادیان و شرایع برمی‌آید لازم است که این گریز رو به بالا باشد، نه رو به پایین. فقط از این طریق می‌توانیم از صورت ظاهر جزم‌اندیشانه ادیان و شرایع فراتر رویم که در ژرفای آن صورت‌ظاهر غور و کند و کاو کنیم و بر محتوای جهان‌شمول آن تأمل ورزیم، نه از این طریق که آن را به سود یک آرمان حقیقت محض که آرمانی گزافه‌گویانه و حرمت‌شکنانه است انکار کنیم" (۱۷، ص: ۱۶).

البته خودِ سنت گرایان کاملاً معتقدند که هر یک از سنت‌های دینی جهان یک محتوای جهان‌شمول و همه‌جایی و همیشگی و فارغ از اوضاع و احوال خاص دارد و سعی دارند که آن محتوای جهان‌شمول را در هر یک از ادیان جهان نشان دهند. این کار تفاوت‌ها و اختلاف‌های ظاهری ادیان و شرایع^{۱۱۳} مختلف را در چشم اندازی قرار می‌دهد که به ما امکان این را می‌دهد که "وحدت متعالی (یا درونی) ادیان"^{۱۱۴} را درک کنیم. در عین حال سنت‌گرایی از ما می‌خواهد که تجسم‌ها و جلوه‌های ظاهری هر سنت دینی را، که یکی از تدابیر و تقدیرات الهی و یکی از نظام‌های روحانی و معنوی است، حفظ کنیم و بجد حرمت نهیم، چون همین تجسم‌ها و جلوه‌های ظاهری خودکفا و بی‌نیاز کننده از غیر^{۱۱۵} اند و برای تمدن‌هایی که در دل آن تمدن‌ها ظهور کرده‌اند کاملاً وافی و کافی‌اند و همه امور نافع برای اعضای آن تمدن را در اختیارشان می‌نهند. "سنت‌گرایان به وجود یک حکمت خالده در کُنه هر سنت تمام عیار قائلند اما نسبت به هیچ سنت خاصی تعصب ندارند و هرگز نمی‌خواهند دین "جهان‌شمول" یا "جدید"ی از طریق جمع همه ادیان یا عصاره‌گیری از همه ادیان پدید آورند"^{۱۱۶} (ص: ۱۵۱).

۴) جنبش عصر جدید بسیاری از پیش‌فرض‌های ناصحیح فرهنگ متجدد غربی را پذیرفته است. ویتال پری این پیش‌فرض‌ها را بدین گونه تلخیص می‌کند: "نوعی فردگرایی^{۱۱۶} واضح و آشکار، نوعی انسان‌گرایی^{۱۱۷} علمی-تجربی و منحصرأ معطوف به اخلاق^{۱۱۸}، تکامل‌گرایی^{۱۱۹}، و نوعی "شهود گرویی" نسبی‌گرایانه^{۱۲۰}، عجز از درک و فهم اصول ما بعدالطبیعی و کیهان‌شناختی و نیز عجز از درک و فهم حقایق ساحت کلی^{۱۲۱}، استهزای (پنهان یا آشکار) امور مقدس، کمبود افراطی تخیل معنوی و روحانی، عدم فهم امور مربوط به آخرت و زندگی پس از مرگ، نوعی عرفان و راز‌آشنایی دروغین به شکل یک "آگاهی کیهانی"^{۱۲۲} (ص: ۱۸۶).

فردگرایی واضح و آشکار جنبش عصر جدید از این‌جا معلوم می‌شود که این جنبش از تسلیم به هر نوع آموزه و مکتب سنتی یا فرقه معنوی و سیر و سلوکی سرباز می‌زند. به نظر سنت‌گرایان، طرفداران این جنبش به جای آن‌که خود و افکار خود را با یک دین و شریعت منطبق سازند که به آن‌ها امکان دهد که از محدودیت‌های فردگرایی رهایی یابند، هم‌چنان در بن‌بست‌های فکری و وجودی مختلفی که ناشی از تعارض میان آرزوی دست‌شستن از "انانیت"^{۱۲۳} و غیاب هر گونه آموزه یا روش (نظریه یا عمل) سنتی است محصور و محبوس می‌مانند. یعنی، از سویی، می‌خواهند انانیت و نفسانیت خود را به کناری نهند و بر علم و فهم و احساسات و عواطف خود تکیه نکنند و، از سویی، نمی‌خواهند به هیچ نظریه یا عمل

سنتی نیز متوسل شوند و، در نتیجه، هم از راهنمایی فردی که خودشان به خودشان می‌توانستند بکنند محروم می‌مانند و هم از راهنمایی فرافردی سنت.

انسان‌گرایی علمی- تجربی و منحصرأ معطوف به اخلاق، در این جنبش از دید اتوپایی معلوم می‌شود که طرفداران این جنبش به امکاناتی که علم و فناوری در اختیار انسان می‌توانند بگذارند چه نظری دارند. طرفداران این جنبش، چون به تکامل‌گرایی نیز معتقدند، و انسان امروز را در آستانه نوعی "آگاهی جدید" می‌دانند، بر این اعتقادند که علم و فناوری امروزین وقتی که با این "آگاهی جدید" انسان امروز توأم و قرین شوند فرآورده‌های بی‌سابقه و تصورناپذیر و بسیار مطلوبی برای بشر به بار خواهند آورد، به طوری که بشر، به تعبیر بوک، گویی فرد یک نوع جدید خواهد شد. و حال آن‌که، از نظر سنت‌گرایان، به قول سید حسین نصر "وضع وجودی (یا معنوی) انسان در کل نظام عالم همیشه یکسان بوده است" (۱۰، ص: ۹۳)، و رشد و پیشرفتی که تکامل‌گرایان قائلند در زمینه معنوی صورت نگرفته است.

مراد از "شهودگروی نسبی‌گرایانه" نیز نوعی اعتبار قایل شدن برای شهودهای فردی هر کس برای خودش است. و حال آن‌که سنت‌گرایان برای شهودهای فردی و حقایقی که از طریق این شهودها (به اصطلاح) مکشوف می‌شوند هیچ اعتباری قایل نیستند. به گفته شوان "حقیقت یک امر شخصی نیست و نمی‌تواند باشد" (۱۵، ص: ۳۴) و به قول گنون "در یک تمدن سنتی، تقریباً تصور ناپذیر است که شخصی ادعای مالکیت یک فکر را داشته باشد" (۷، صص: ۵۲-۵۵) و به گفته قدیس آمبروز^{۱۲۴} که سنت‌گرایان بر او تأکید بسیار دارند، "هر چه حقیقت است، بر زبان هر کس جاری شود، از خودش نیست، از روح القدس است" (۵، ص: ۱۰۸). و به گفته کومارا سوامی "ما از یک نظرگاه دقیقاً مطابق با دین حقیقی می‌نویسیم... و در عین حال که سعی داریم با دقت ریاضی وار سخن بگوییم اما هرگز از خودمان چیزی نمی‌گوییم و از کلمات خودمان استفاده نمی‌کنیم و هرگز سخنی نمی‌گوییم که نتوانیم با ذکر شماره سوره و آیه از متون مقدس تأییدی برای آن بیاوریم" (۱۹، ص: ۲۰۶).

مراد از کمبود افراطی تخیل معنوی و روحانی را نیز خود ویتال پری بدین‌گونه توضیح می‌دهد: "معدودی از آقایان بسیار تیزهوش این قرن... چنان سخن می‌گویند که گویی حقایق معنوی‌ای را کشف کرده‌اند که کل بشریت در سرتاسر جهان تاکنون از آن‌ها غافل و بی‌خبر بوده‌اند و گویی میلیون‌ها میلیون هندو، بودایی، دائویی، کنفوسیوسی، شینتویی، یهودی، مسیحی، مسلمان به علاوه گروه‌های قومی بی‌شمار دیگری همه در خطاهای واحدی شریک و سهیم بوده‌اند... و این شخصیت‌ها چنان داد سخن می‌دهند که گویی

هرگز نه سلیمانی وجود داشته است نه شنکرهای^{۱۲۵}، نه افلاطونی، نه ابن عربی‌ای، نه اکهارتی^{۱۲۶}، نه نگر جونه‌ای^{۱۲۷}، نه جوانگ دزویی^{۱۲۸} و نه دیگرانی. برای این که چنین پدیده‌ای امکان پذیر باشد یقیناً مؤدبانه‌ترین تبیینی که می‌توان ارائه کرد این است که این آقایان بسیار تیزهوش به فقدان تخیل معنوی و روحانی دچارند" (۱۳، ص: ۱۹۱ و ۱۵، صص: ۹۵-۱۰۱).

۷. نتیجه گیری

روی هم رفته، می‌توان گفت که سنت‌گرایان و طرفداران جنبش عصر جدید در چهار نکته با یکدیگر اتفاق نظر دارند: (۱) نقد فرهنگ و تمدن متجدد غربی، (۲) نفی مادیت^{۱۲۹} فلسفی و اعتقاد به این که هم جهان هستی منحصر در عالم طبیعت نیست و هم انسان محدود به بدن نیست، (۳) نفی پوچ‌انگاری^{۱۳۰} ارزشی و اخلاقی و اعتقاد به این که زندگی معنادار است و اصول اخلاقی مطلق و همیشه معتبری وجود دارند، و (۴) رد تلقی بنیادگرایانه^{۱۳۱} از دین و اعتقاد به این که باید از ظواهر کتب مقدس دینی و مذهبی به سوی باطن و روح آن‌ها رفت.

در عین حال این دو گرایش معنوی بزرگ‌روزگار ما اختلاف نظرهایی دارند که آشتی آن‌ها را با یکدیگر امکان ناپذیر می‌سازد، و عمده‌ترین این اختلاف نظرها اینست که سنت‌گرایان التزام نظری و عملی تام و تمام به یکی از ادیان و مذاهب تاریخی و نهادینه را ضروری می‌دانند و معتقدند که جنبش عصر جدید به دلیل عدم این التزام نه از لحاظ معنوی مبنای محکم و استواری دارد و نه در نقد فرهنگ و تمدن متجدد غربی راه به جایی می‌برد. به نظر سنت‌گرایان، جنبش عصر جدید، چون از دین تلقی سنت‌گرایانه ندارد بلکه تلقی تجددگرایانه دارد، نقدش از فرهنگ و تمدن متجدد غربی محکوم به شکست است و در نتیجه، خود این جنبش جزو فرهنگ و تمدن متجدد غربی خواهد شد و در آن مستحیل و مستهلک می‌گردد و کم‌کم جنبه معنوی خود را نیز از دست خواهد داد.

یادداشت‌ها

- | | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| 1. Theosophists | 8. Swami Vivekananda |
| 2. Krishna murti | 9. Aurobindo |
| 3. Anthroposophists | 10. Radhakrishnan |
| 4. Rudolf Steiner | 11. Occultists |
| 5. Gurjieff | 12. T.M.= Transcendental meditation |
| 6. Peter Ouspensky | 13. Maharishi Mahesh Yogi |
| 7. neo-Hindu universalists | 14. New Age |

15. esoteric
16. Lobsang Rampa
17. black witchcraft
18. scientology
19. new religions
20. Mormons
21. Cosmic Consciousness
22. R.M. Bucke
23. traditionalists
24. René Guenon
25. Ananda Coomaraswamy
26. Frithjof Schuon
27. Wouter Hanegraaff
28. this – worldly
29. Wholist
30. evolutioni
31. teleological
32. creative
- 33- Psychologization of religion
34. sacralization of psychology
35. gnosis
36. illumination
37. meaningful illusion
38. higher realities
39. Channelling
40. psychic mediums
41. ascended masters
42. spirit guides
43. extra terrestrials
44. collective consciousness
45. Universal Mind
46. group entities
47. nature spirits
48. devas
49. gnomes
50. fairies
51. higher self of the channel
52. Edgar Cayce
53. Eva Pierrakos
54. Jane Roberts
55. David Spangler
56. Ramala
57. Knight
58. Sanaya Roman
59. Shirley Maclaine
60. Healing and Personal Growth
61. Ken Keyes
62. Leonard Orr
63. Shakti Gawain
64. Ken Wilber
65. Roger Walsh
66. Louise L.Hay
67. Michael Harner
68. New Age Science
69. David Bohm
70. Michael Talbot
71. Ilyia Prigogine
72. Fritjof Capra
73. Arthur M. Young
74. Rupert Sheldrake
75. Neopaganism
76. magic
77. Janet Farrar
78. Stewart Farrar
79. Vivianne Crowley
80. Starhawk
81. Zsuzanna Budapest
82. Marian Green
83. Caitlin Matthews
84. John Matthews
85. Murry Hope
86. George Trevelyan
87. Gary Zukav
88. Marilyn Ferguson
89. Peter Russell
90. Willis Harman
91. esotericism
92. dualistic
93. reductionistic
94. rationalistic
95. scientific
96. Organic Wholes
97. Organic Wholes
98. Ultimate Source

99. organism	116. individualism
100. secularized esotericism	117. humanism
101. traditional esotericism	118. moralistic
102. evolutionism	119. evolutionism
103. syncretism	120. relativistic ' intuitionism'
104. reason	121. Universal Domain
105. faith	122. cosmic consciousness
106. esoterism	123. Selfishness
107. secularized	124. St. Ambrose
۱۰۸. Romanticism, هر نوع بی اعتنائی به عقل و بها دادن به احساسات و عواطف.	125. Shankara
109. occultism	126. Eckhart
110. secularism	127. Nagarjuna
111. Kenneth Oldmeadow	128. Juang Dzu
112. Universal Religion	129. materialism
113. exotericisms	130. nihilism
114. عنوان پر آوازه‌ترین کتاب فریتیوف شوان.	131. fundamentalist
115. self – sufficient	

منابع

الف: فارسی

- ۱- گنون، رنه، (۱۳۶۱)، *سیطره کتمیت و علائم آخر الزمان*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ۲- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۱)، "سنت گرایان"، *راهی به رهایی*، تهران: مجله نگاه معاصر.
- ۳- نصر، سید حسین، (۱۳۸۲)، *آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام*، ترجمه دکتر انشاء الله رحمتی، تهران: جامی، چاپ اول.

ب: انگلیسی

- 4- Coomaraswamy, Ananda, (1977), "Selected Papers", Vol. 2, *Metaphysics*, ed. by Roger Lipsey, Bollington Series, Princeton: Princeton University Press.
- 5- Coomaraswamy, Rama and Alvin Moore Jnr.(ed.), (1988), *Selected Letters of Ananda Coomaraswamy*, New Delhi: India Gandhi National Center for the Arts
- 6- Eaton, Gai, (1949), *The Richest Vein*, London: Faber and Faber.

-
- 7- Guenon, Rene, (1975), *Crisis of the Modern World*, London: Luzac.
 - 8- Guenon, Réne, (1971), in *La Gnose*, quoted in Perry, Whitall (ed.), *A Treasury of Traditional Wisdom*, London: Allen and Unwin.
 - 9- Hanegraaff, Wouter J., (1998), *New Age Religion and Western Culture: Esotericism in the Mirror of Secular Thought*, New York: State University of New York Press.
 - 10- Nasr, S.H., (1972), *Sufi Essays*, London: Allen and Unwin.
 - 11- Oldmeadow, Keneth, (2000), *Traditionalism, Religion in the Light of the Perennial Philosophy*, Colombo: Sri Lanka Institute of Traditional Studies.
 - 12- Perry, Whitall (ed.), (1971), *A Treasury of Traditional Wisdom*, London: Allen and Unwin.
 - 13- Perry, Whitall, (1972), "Anti-Theology and the Riddles of Alcyone" in *Studies in Comparative Religion*, VI, iii.
 - 14- Quinn, Jr. William W., (1997), *The Only Tradition*, New York: State University of New York, Appendix A.
 - 15- Schuon, Frithjof, (1966), *Light on the Ancient Worlds*, London: Perennial Books.
 - 16- Schuon, Frithjof, (1967), *Spiritual Perspectives and Human Facts*, London: Perennial Books.
 - 17- Schuon, Frithjof, (1969), *Stations of Wisdom*, London: Perennial Books.
 - 18- Schuon, Frithjof, (1990), *To Have a Center*, World Wisdom Books.
 - 19- Singram, S.D.R.(ed.), (1974), *Ananda Coomaraswamy: Remembering and Remembering Again and Again*, Kuala Lumpur: Singram.